

شهيد سيد عبدالڪريم حسيني



ازتباير علي
سماڻه جامع سردار لان و هوڙا شھيد استان بوشهر

نام پدر	سید عبدالحسین
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۲/۰۴
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۸/۱۱
محل شهادت	عین خوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	برزاجان

زندگینامه

زندگینامه شهید

بسم رب الشهداء

برادر شهید سید عبدالکریم حسینی در سال ۱۳۴۵ در قریه حسینی در ۳۵ کیلومتری برازجان در خانواده ای مذهبی و مستضعف دنیا آمد کودکی خود را در دامن پدر و مادر مکتبی گذارند پدر ایشان با وجود اینکه از مال دنیا چیزی نداشت با فشار زندگی آنان را تأمین میکرد. شهید در سن ۶ سالگی همانجا به مدرسه رفت و پس از اینکه کلاس پنجم را تمام کرد همراه خانواده اش از حسینی به برازجان آمدند ۲ سال در برازجان به مدرسه مرتضوی رفت و پس از آن به مدرسه ابن سینا مشغول تحصیل گردید انقلاب که شروع شد هم به مدرسه می رفت و هم پیش پدرش قرآن می خواند نماز را در سن ۶ سالگی شروع کرد و روزه را در سن ۱۳ سالگی قبل از پیروزی انقلاب اعلامیه امام را پخش مینمود و در تظاهرات شرکت داشت. انقلاب که پیروز شد تمام وقت خود را مشغول فعالیت در جلسات مذهبی مینمود دعای توسل را به نوبه خود در مساجد برازجان می خواند و برای جمع آوری پول جهت جبهه پیش قدم بود. در نماز جمعه بوسیله بلندگو از در خواست کمک می کرد و بارها می گفت امیدوارم روزی برسد که شهید شوم و به پدر و مادرش همیشه میگفت مرا حلال کنید و مرا ببخشید چون امکان دارد شما را اذیت کرده باشم امام را بسیار بسیار دوست می داشت و همیشه در فکر امام بود و برای سلامتی امام دعا می کرد تمام فکرو ذکرش شبانه روز امام بود این شهید عزیز روحی پاک و بیغش داشت و همیشه در فکر جبهه بود. تا اینکه تصمیم گرفت به نبرد با بعثیون کافر برود و میگفت بروم تا شاید بتوانم خدمتی به اسلام بکنم تا اینکه در تاریخ ۶۱/۶۱ در بسیج برازجان ثبت نام کرد و به کازرون اعزام گردید دوره لازم را که دید از طرف هلال احمر برازجان برای امدادگری به جبهه شتافت و در آنجا بر علیه ظلمت چون خورشید درخشید تا اینکه در تاریخ ۶۱/۸/۱۱ همچون یاران حسین (ع) به شهادت نائل آمد و به لقا پیوست زیرا او همیشه در فکر شهادت بود تا به آرزوی خود رسید. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء

روی کاغذ کنم تا عبرتی برای منافقین باشد من با آنکه می بینم دین اسلام در خطر است یاری می کنم دین اسلام را ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری میکند. (قرآن مجید) بعنوان یک سرباز اسلام وصیتی که برای امت اسلام دارم. وحدت خود را حفظ کنید و به سخنان امام لبیک گوئید زیرا خط رهبر بروی آیه های قرآن تشکیل یافته است با آنکه با گناهانم بردوشم سنگینی میکند از خداوند تبارک و تعالی بخشش میطلبم و از پدر و مادرم میخواهم مرا ببخشند پدر بر چهره مردانه اش غمی راه ندهد همیشه شادان و خندان باشد زیرا بالبی خندان به جبهه میروم به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی. شعر کوچکی هم دارم که تقدیم میکنم خوشا روزی که سنگر نشینم به پشت توپ همسنگر نشینم

بده یاری توای موعود مهدی کنم هر ضد خلق نابود مهدی

قسم بر سوره والشمس واللیل بغیر از تو ندارم با کسی میل

که من غیر از تو دیگر دیگر یار گیرم دمار از بعث واز کفار گیرم

قلم را گر که درد دفتر نویسم برای خاطر رهبر نویسم

در این دنیا ندادی گر مرا دم در آن دنیا به پیغمبر نویسم

مصاحبه

بسم رب الشهداء

مصاحبه با بردار شهید سید عبدالکریم حسینی :

اینجانب سید ابوالحسن حسینی بردار شهید گرانقدر سید عبدالکریم حسینی فرزند مرحوم حاج سید عبدالحسین حسینی میباشم .

ایشان مورد احترام بزرگ و کوچک بود .

ایشان اهل مسجد و نماز و قرآن و دعا بودند و همه اوقات خویش را در مساجد و جایگاه نماز و پایگاه بکار میگرفتند . آرزوی شهادت یکی از بزرگترین آرزوهای اکثر جوانان انقلابی بخصوص شهید محترم بود . ایشان در بسیج و سپاه و هلال احمر فعالیت داشتند و در نهادهای مذکور هر کدام به نحوی فعالیت داشتند بطور مثال در بسیج در قسمت نظامی و در سپاه بصورت تبلیغات و در هلال احمر بصورت کمکهای امدادی و جمع آوری کمکهای مردمی برای سیل زدگان و جنگ زدگان و کمک به جبهه های جنگ حق علیه باطل و غیره فعالیت می کردند . چندین بار شخصاً در خواب با ایشان بودم جایگاه ایشان عالی و از ما پشتیبانی می کردند . بخاطر ایجاد جنگ و احتیاج به نیروی بسیجی ایشان درس و مدرسه را رها کردند حتی شناسنامه خویش را دستکاری کردند که بتوانند به جبهه های حق علیه باطل اعزام شود زیرا ایشان در آن موقع به سن ۱۶ سالگی نرسیده بود و مجبور بود شناسنامه خود را دستکاری کند . ایشان برای جذب جوانان به جبهه و جنگ تبلیغات زیادی داشتند و همین امر باعث شد که ایشان خود نیز راهی جبهه شود ایشان همیشه از روحیات بالایی برخوردار بودند و همیشه برای کمک به جبهه های جنگ از هیچ کوششی دریغ نمی کردند . در همان روزی که ایشان قصد اعزام به جبهه را داشتند باتفاق به ترمینال مسافری رفتیم و از یکدیگر جداحافظی کردیم ایشان راهی پایگاه مرکزی بسیج شدند حقیر نیز جهت انجام وظیفه سربازی به تهران رفتم بعد از حدود یکماه که از تهران جهت مرخصی به منزل برگشتم دیدم پارچه های متعدد مشکی و سبز در منزل ما زده شده است فوراً فهمیدم که برادرم شهید شده است . زیرا موقعی که با هم جداحافظی کرده بودیم احساس عجیبی در روحیات ایشان نمایان شده بود روحیاتی که تمام شهدا قبل از شهادت از آن برخوردارند به همین خاطر بعد از اینکه ازدواج کردم نام فرزندم را عبدالکریم گذاشتم تا نام ایشان و مقام ایشان و یاد ایشان همیشه در ذهن ما زنده و جاوید باشد شهید محترم از ناحیه پیشانی مورد اصابت تبر مستقیم دشمن قرار گرفت و بصورت محترمانه ای تشیه جنازه شد .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران